

تاریخچه صنعت نساجی ایران

محمد علی جمالزاده

حضرت آقای مهدی بهشتی پور ، باتقدیم سلام ودعا بعرض میرساند ، يك جلد از كتاب نفیس خودتان « تاریخچه صنعت نساجی ایران » را برای ارادتمند ارسال فرموده اید ما یه نهایت سپاسگزاری است، زحمت هنگفتی کشیده اید و کار بسیار سودمند و بی سابقه ای را انجام داده اید و برعکس اغلب جوانان ما که مدام به نثر و به نظم از تن چون حریر و پستانهای لیموئی و موهای طلائی معشوقه (آن هم چه بسا معشوقه خیالی) با ما که هیچ علاقه ای بدانستن جزئیات معشوقه دیگران نداریم صحبت میدارند و تصور میکنند شاعر دوران و نکته سنج روزگار و نویسند نامدار شده اند ، جناب عالی باهمت بلند و سعی وافیه خواسته اید يك رشته از رشته های بیشماری را که بعد از از هموطنان ما نان میدهد (حالا کار نداریم که آن نان شکم آنها را سیر یائیم سیر میکند یا نه) مورد مطالعه و تدقیق قرار بدهید ، کم کم و با دقت تمام کتاب را خواهم خواند و هر چند مربوط برشته داستانرایی که کم و بیش رشته تخصصی فدوی شده است نیست با اینهمه سخن باف با پارچه باف خویشاوندی دارد .

در خاطر دارم چندین سال پیش که در دفتر بین المللی کار در ژنو کار میکردم و برای رسیدگی بشرايط کار در صناعت ایران بمأموریت بوطن آمده بودم مدتی در کارخانجات ریسمان بافی نساجی (بخصوص در اصفهان و شیراز) سرگرم بودم و در مراجعت بژنو مقاله ای گویا در دو قسمت نوشتم که در مجله بین المللی کار بزبان فرانسه وانگلیسی و آلمانی بچاپ رسید . درین باب داستانهای هم دارم که شنیدنی است . و مثلا در اهواز در کارخانه ای دیدم (يك نفر خارجی هم با من بمأموریت همراه بود) بچه های خرد سال

پا برهنه مشغول کار هستند ، در صورتیکه قانون کار ایران سن معینی برای اطفال در کارخانه‌ها مقرر داشته است . صاحب کارخانه (خدا گناهانش را ببخشد) اصرار داشت که سنشان بیشتر از آنست که ما پنداشته ایم و فی الواقع نیز از هر طفلی (پسریادختر) سنش را هیپر سیدیم سن قانونی را میگفت و بعد معلوم شد که صاحب کار آنها را تهیه کرده و قسم بخدا و بیغمبر و امام و حضرت ابوالفضل یاد کرده است که اگر سن حقیقی خود را بگویند فوراً آنها را بیرون خواهد کرد یادم است در موقع خدا حافظی همین صاحب کار دست دراز کرد که بمادست بدهد ولی آن رفیق فرنگی من از دست دادن خودداری کرد و ای کاش من هم مضایقه کرده بودم .

در اصفهان پرسیدیم اگر کارگری در هنگام انجام کار ناقص و عاجز شود با او چه معامله ای میکنند . صاحب کارخانه که کهنه کار بود و برای هر سوالی جواب حاضر داشت با همان لهجه غلیظ اصفهانی به پیشخدمت گفت دزود برو فلان کس را بگویاید . فلان کس ، مرد نسبتاً مسنی بود که یک دستش بریده شده بود و در جواب سؤال ما که با او چگونه رفتار میشود گفت مزدم را تمام و کمال می پردازند و کاری بمن رجوع کرده اند که بایک دست هم میتوان انجام داد و مخارج معالجه و غرامت را هم کاملاً پرداخته اند .

از قضا چند سالی گذشت و مجدداً باز برای تحقیق و جمع آوری اطلاعات از زانو با اصفهان رفتم و در همان کارخانه باز در باب کارگر صدمه دیده سؤالاتی کردم و رئیس جدید کارخانه که از قضیه بی خبر بود باز با همان لهجه و همان اطوار کارگری از مصیبت دیدگان را احضار کرد و باز دیدم همان کارگر قدیمی که معلوم شد منحصر بفرد است وارد شد و باز همان اظهارات و بیانات تمجید آمیز را تحویل داد .

در کارخانه دیگری در اصفهان در قسمت پشم پاك كنی دیدم بچه شیرخواری را در کنار دیواری گذاشته اند معلوم شد مادرش کارگر است احضارش کردیم زن جوان رنگ پریده ای بود گفت چون کسی را ندارم که از بچه ام مواظبت کند او را هر روز با خود بکارخانه می آورم کارخانه بسیار گردآلود بود گرد پشم بسیار زیسان دارد بنا شد صاحب کارخانه فکری برای این نوع زندهای کارگر بنماید . چند سال بعد يك نفر خانم

امریکائی که در همان دفتر بین‌المللی کار با من هم‌مقار بود و در کار زنان تخصص داشت (پیش از آنکه در دفتر بین‌المللی کار مستخدم شود در یکی از دانشکاههای امریکا معلمه بود در رشته کار زنان) مأموریت یافت که برای تحقیق و مطالعه در ترتیب و شرایط کار زنان در صناعت بایران برود. در مراجعت روزی بمن گفت که فلانی من پاره‌ای از چیزهائی را که در مملکت تو دیدم در گزارش رسمی خودم نوشتم و از آن جمله باز گفت که در کارخانه‌ای در اصفهان زن جوانی را دیده بود که همانجا بایستی طفل شیرخوار خود را شیر بدهد. آن زن آمریکائی ناراحت شده بود و بوسیله مترجم خود از آن زن سئوالاتی کرده بود. میگفت شخصی که از طرف کارخانه همراه ما بود چیزی بآن زن گفت و من اصرار ورزیدم که مترجم باید برایم ترجمه کند. گفت باوقدغن مینماید که به سئوالهای من جواب بدهد و گفتم باین زن اطمینان بده که من در خیر و صلاح او بدینجا آمده‌ام و از او حمایت خواهم کرد ولی وقتی زن خواست جواب بدهد نماینده کارخانه بی‌محابا باوسیلی زد. در همین شهر اصفهان کارگران بمن خبر دادند که فلان کارخانه یک نفر کارگر را بدون تقصیر بیرون کرده است و خواستند که من از آن کارگر سئوالهایی بعمل آورم مرا بخانه کارگر بردند. خانه محقر ناپاک آلوده‌ای بود خود کارگر در منزل نبود ولی زنش آنجا بود. از او پرسیدم شوهرت در کدام کارخانه کار می‌کرده. اسم کارخانه را گفت. پرسیدم چرا بیرونش کرده‌اند، بگریه افتاد و گفت خدا میداند. پرسیدم در چه شعبه کار می‌کرد. جواب نداد و معلوم شد معنی کلمه شعبه را نفهمیده است. در مراجعت بطهران روزنامه کیهان در اداره‌اش مرا دعوت کرد و باصطلاح از من انترویو بعمل آورد و عین بیانات مرا بدون تغییری بچاپ رسانید و بعدها در روزنامه مسکوهم آنرا نقل کردند. بناء علی‌هذا زیاد در کار نساجی ناشی نباید باشم ولی متأسفانه باید بگویم که اگر اطلاعی هم داشته باشم بسیار ناچیز و ناقابل است و بمن حق نمیدهد که در باب کتاب بسیار عالی و ممتاز «تاریخچه صنعت نساجی ایران» اضرار نظر و عقیده نمایم و همینقدر بطور کلی شاید بتوان گفت ممالکی مانند ایران که قرضهای زیادی منحصرأ از کشاورزی زندگی کرده‌اند (از پارهای حرف دستی و مشاغل بدی مختصر گذشته که اگر روزی هم رواج زیاد و بازاری در داخله و خارجه داشته امروز دیگر از رواجش

بسیار کاسته است و نمیتوان امیدوار بود که از نو زندگی از سر بگیرد و بکرورها نفوس نان بدهد) و امروز بی مقدمه میخواهند صنعتی بشوند آیا استعداد این کار را دارند؟ آیا زمینه بقدر کافی حاضر است؟ آیا مهندس و متخصص و اشخاص فنی و کارگرهای صلاحیتدار که بزبان فرانسه آنها را کالی فی (Callifié) بخوانند یعنی تعلیم دهنده و باتجربه دارند؟ آیا رقابت شدید ممالک خارجه که اجناس خوب خود را بقیمت ارزان و با شرایط مساعد میفروشند بتوسعه ممالک جدیدالصناعه مهلت و فرصت وامکان خواهد داد که بجائی برسند؟ آیا این ممالک بقدر کافی از لحاظ سیاست و استقلال اقتصادی قدرت و اقتدار دارند که بتوانند تعرفه های گمرکی خود را بطوری که حامی جنس داخلی و صنعت ملی باشد ترتیب دهند؟ آیا راه کافی تجارتمی بین دهات و شهرها و وسایل حمل و نقل در داخله و خارجه و برای حمل بخارج دارند؟

آیا قوانین کافی تجارتمی و صنعتی و حفظالصحه دارند؟ آیا دستگاه قضائی آنها بطوری هست که موجب اطمینان بیگانگان باشد که بتوانند سرمایه خود را در آن کشورها بکارند از آنجا که اینها همه مسائل مهمی است که جوانان مانند جنابعالی باید با دقت مطالعه کنند و نتیجه مطالعات خود را بزبان روشن منتشر سازند تا هیأت حاکمه ما هم که چه بسا بعضی از مطالب برایش بقدر کافی روشن نیست روشن و آگاه گردد و بی گذار بآب نزنند و چشم بسته قدمی بردارد که بالمآل اسباب تضییع وقت و انرژی و سرمایه ملی بگردد. امروز بحمداله در مملکت ما شاید دیگر جای این نوع هراسها باقی نمانده باشد و اولیاء امور دانا و بصیر و آگاه و صلاحیتدار در کار خود باشند معینا و وظیفه جوانان درس خوانده است که بدرسی که در مدرسه خوانده اند وجه بسا بیشتر جنبه نظری و «تئوری» دارد قانع نباشند و با چشم باز و پای پوینده و ذهن جوینده درصدد باشند که همچنانکه مهدی بهشتی پور يك رشته از صدها رشته زندگی ما را تا اندازه ای روشن ساخته است رشته های دیگر را هم رفته رفته روشن سازند تا با چراغ هدایت آنها بجانب رفاه و رستگاری قدم برداشته شود. پس باتقدیم تبریک از کاری که انجام داده اید و امیدوارم دنباله داشته باشد و بادعای خیر در حق جوانان دیگری که در خیر و صلاح مملکت و مردم ایران خیر خواهان کارهای سودمند و عالمانه انجام خواهند داد.



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

همه نوع بیمه

حریق - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه: خیابان فردوسی - ساختمان امینی تلفن ۳۱۹۴۶-۳۰۴۳۶۹
آقای مهران شاهگلکلیان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی

« « « سرای زند شیراز

« « « فلکه ۲۴ متری اهواز

« « « خیابان شاه رشت

آقای هانری شمعون - تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

« لطفاله کمالی « « ۶۱۳۲۳۲

« رستم خردی « « ۶۰۲۹۹